موضوع: بررسی مبانی معرفت شناسی در اجتهاد علم کلام

نکاتی در مورد نقلی و عقلی بودن علم کلام

گفته شد علم کلام، علمی نقلی و عقلی است، به این معنا که موضوع این علم که اعتقادات است، برخی از منابع نقلی یعنی قرآن و روایات استنباط می شود و برخی از منابع غیر وحیانی اعم از طبیعت، انسان، تاریخ و غیره استنباط می شود. اکنون که علم کلام اینگونه است، مبادی نقلی که در علومی همچون علم فقه لازم است و مبادی عقلی که در علومی همچون فلسفه لازم است در علم کلام نیز مورد نیاز است.

چند نکته دیگر در ادامه بیان می شود:

1. کسانی که در یک فن خاص تمرکز کرده و تلاش می کنند، نسبت به کسانی که به بررسی علوم گوناگون می پردازند، در آن علم از توانمندی بیشتری برخوردارند. از شیخ بهایی نقل شده که فرموده است: «غلبت علی کل ذی فنون و غلبنی کل ذی فن».

2. کسانی که می خواهند علم کلام را دنبال کنند لازم است که علوم دیگری همون علم فقه و اصول را نیز فرابگیرند. انفصال از فقه و اصول برای کسی که می خواهد در این حوزه کار کند، صحیح نیست. البته درس خارج فقه باید به عنوان یک درس کارورزی به حساب آید. کسی که می خواهد در آن موفق باشد باید، خودش ابتدا مسائل را بررسی کرده و آراء را ببیند و استنباط خود را داشته باشد و سپس ببیند استنباط استاد با استنباط او چه تفاوتی دارد و نقاط ضعف چیست. این گونه است که فرد می تواند موفق شود و الا اگر سالیان سال هم به درس خارج برود، پیشرفت چندانی نمی کند.

3. علم منطق را باید به صورت کاربردی فرا گرفت تا مباحث آن در ذهن جای گیرد. کتاب «المنطق» مرحوم مظفر، در این باره خیلی خوب است. البته مناسب است که علم منطق در سه مقطع ابتدایی، متوسط و عالی در حوزه های علمیه تدریس شود. بحث دیگری که لازم است فرا گرفته شود مباحث هستی شناسی یا همان فلسفه است. این مباحث را نباید به صورت تعبدی فرا گرفت بلکه اساسا فلسفه علم تعقل است و فرد باید دیدگاه های مختلف را دیده و براساس دلیل، آنها را قبول یا رد کند. مثلا در بحث ایجاد شی، دو دیدگاه مطرح است: برخی معتقدند «الشی ما لم یجب لم یوجد»، و برخی آن را از باب قاعده اولویت می دانند. گروه اول بدان خاطر که از جبر احتراز کرده باشند این دیدگاه را برگزیده اند، اما گروه دوم گفته اند: از آنجا که مبادی این وجوب در اختیار خود فرد است، جبری پیش نمی آید و این مساله طبق قاعده «الاضطرار بالاختیار لاینافی الاختیار» است.

4. مخالفت با اصل فلسفه که یک علم و دانش است کاملا نادرست است، بله ممکن است فردی با آراء فیلسوفان مخالفت داشته و آنها را قبول نداشته باشد، اما این غیر از انکار اصل فلسفه است.

برخی اختلاف خیز بودن فلسفه را دلیل رد آن عنوان کرده اند، در حالی که اگر اختلاف را معیار پذیرش یا رد بدانیم در این صورت به همه علوم خدشه وارد می شود، زیرا در همه علوم میان عالمان اختلاف نظر است. مگر در علم فقه، اختلاف نظر میان فقیهان نیست؟

5. مباحث فلسفی می تواند در خدمت فهم آیات و روایات قرار گیرد البته باید با روش درست مورد استفاده قرار گیرد. این علم در حوزه تصور نقش آفرینی می کند تا ذهن قدرت یافته و فرض ها و تصورات بیشتر و دقیق تری را مطرح کند و مسائل را بهتر بفهمده، اما تصدیق قضیه به خود قرآن سپرده می شود. همین نکته تفاوت میان تفسیر و تطبیق است. تطبیق بر آیات قرآن و روایات بدان معنا است که فرد ابتدا مساله را کاملا پخت و پز کرده و کار را تمام و نتیجه گرفته است، اکنون به سراغ آیات و روایات می رود تا مویدی برای نظر خود پیدا کند. اما تفسیر آن است که فرد نظریاتی دارد و آن را بر قرآن عرضه می کند. او به صورت جامع آیات و روایات را بررسی کرده و بر اساس قواعد تفسیر به فهم آنها می پردازد.

6. در بحث اراده الهی و اینکه آیا اراده الهی از صفات ذات است یا صفات فعل، دو دیدگاه در میان عالمان اسلامی مطرح شده است. خیلی از بزرگان آن را جزء صفات ذات دانسته اند اما امثال علامه طباطبایی، شیخ مفید و متکلمان، اراده را صفت فعل می دانند. در روایات نیز آمده است که مشیت خدای متعال حادث است. دیدگاه صحیح آن است که اراده از مقام فعل انتزاع می شود و آنچه صفت ذات است اختیار است. اراده در حقیقت مظهر آن اختیار است .

بررسی مباحث معرفت شناسی

معرفت شناسی علمی است که به بررسی مسائل مربوط به خود معرفت می پردازد و از حیثیت های مختلفی آن را مورد بررسی قرار می دهد که از این قرارند:

1. چیستی معرفت ؟ علم و شناخت چیست؟

2. امکان معرفت؛ آیا انسان می تواند معرفت را به دست آورد یا نه؟ سوفسطائیان و شکاکان این را قبول نداشتند.

3. ابزارها و راه های شناخت کدام است؟

4. انواع و اقسام معرفت چیست؟ مانند تقسیم معرفت به حضوری و حصولی

5. منشا پیدایش مفاهیم در ذهن انسان چیست؟ منشا ادراک تصوری انسان چیست. اگر انسان این تصورات و مفاهیم را نداشته باشیم، بنای معرفت در او فرو می ریزد، مثل ساختمانی که مصالح نداشته باشد

6. ملاک حقیقت و صدق چیست؟ (بررسی مساله در مقام ثبوت)

7. معیار تشخیص ثواب و خطا چیست؟ (بررسی مساله در مقام اثبات)

8 . قلمرو معرفت چیست؟ در چه حوزه هایی کسب معرفت ممکن نیست.

غربی ها، معرفت شناسی را شاخه ای از هستی شناسی و فلسفه دانسته اند. هالینگ دیل در کتاب «مبانی و تاریخ فلسه غرب» می گوید: «یکی از وظیفه های فلسفه، پژوهش در چیستی معرفت است. این پژوهش پیرامون پرسش هایی از این دست است:

1. برای آن که بتوانیم مطمئن باشیم که معرفتی که داریم حقیقی است یا نه، چه شرایطی باید موجود باشد؟
2. آیا می توان به یقین دست یافت؟
3. آیا از طریق مشاهده و آزمایش، معرفت حقیقی (یقینی) به دست می آید یا آن چه به دست می آید حدس و گمان است؟
4. آیا با تفکرات ناب مستقل از مشاهده و آزمایش می توان به معرفت یقینی رسید؟
5. آیا موضوعاتی هست که خرد ما از فهم آن ناتوان باشد و هیچ گان نتواند درباره آن ها معرفت یقینی به دست آورد؟

این قلمرو از پژوهش را معرفت شناسی یا نظریه معرفت می نامند آن را به نظریه چیستی معرفت و راه های معرفت تعریف می کنند»[[1]](#footnote-1) .

وی در جای دیگر گفته است: «معرفت به جهان، معرفت استنتاجی است اما از کجا می دانیم که استنتاج های ما متکی به تاثرات حسی درست است یا نادرست؟ و اگر تاثرات حسی ما درست اند، از کجا می دانیم استنتاج های که از آن ها کرده ایم درست است؟ می توان در یادآوردن، برآورد کردن و عقیده داشتن، اشتباه کرد. مساله ای که مطرح است این است که چگونه می توانیم بدانیم که می دانیم و چه چیزی را می دانیم؟ فلسفه در پاسخ، نام یکی از شاخه های خود را معرفت شناسی گذاشته است»[[2]](#footnote-2).

نویسندگان کتاب «کلیات فلسفه» گفته اند: «یکی از مهم ترین شاخه های فلسفه شناخت شناسی یا نظریه های مربوط به شناسایی است. فیلسوفان کوشیده اند وسیله کسب معرفت، حدود معرفت و وسعت شناسایی و مقیاس ها یا ملاک هایی را که بدان وسیله می توان با اطمینان درباره حقیقت یا خطای شناسایی داوری کرد، کشف کنند».[[3]](#footnote-3)

پل فولکیه نیز در کتاب «فلسفه عمومی یا مابعد الطبیعه» می گوید: «ما بعد الطبیعه، سابقا به علم هستی تعریف می شد، لیکن پس از تشکیک در حجیت عقل نظری برای ورود در مباحث ما بعد الطبیعه از جانب دکارت، امکان حصول چنین علمی محل گفت و گوهای مهمی واقع شد».[[4]](#footnote-4)

سوال و جواب

نسبت معرفت شناسی با علم منطق چیست؟ علم منطق تفکر شناسی است یعنی ضوابط و قواعد اندیشه را در باب معرّف و حجت می آموزد. در این علم مجموعه از قوانین بیان می شود که سبب می شود تفکر دچار خطا نشود. محصول این تفکر، معرفت است. سر و کار منطق با تفکر است .

ادامه بحث انشاء الله در جلسه آینده دنبال می شود.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. مبانی و تاریخ فلسفه غرب، هالینگل، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، ص 39 [↑](#footnote-ref-1)
2. مبانی و تاریخ فلسفه غرب، هالینگل، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، ص 43 [↑](#footnote-ref-2)
3. کلیات فلسفه، ریچارد پایکین، آوروم استرول، ترجمه جلال الدین مجتبوی، ص 260 [↑](#footnote-ref-3)
4. فلسفه عمومی، پل فولکیه، ص 41-42 [↑](#footnote-ref-4)